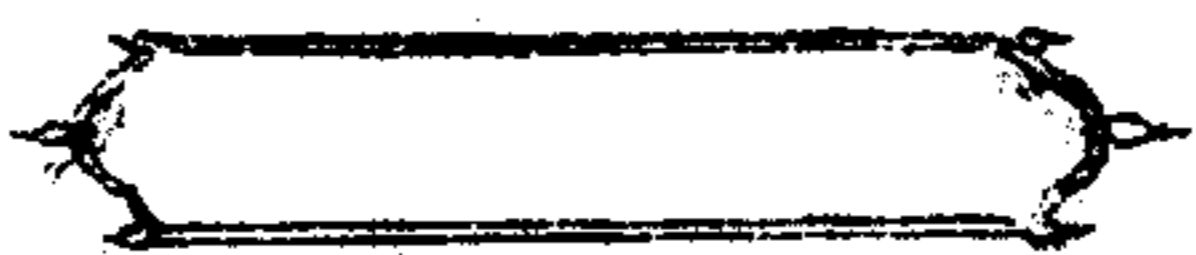


که ما در او باسد و لغت می یابیم اطباء می اران عاجز بر آمد پس فرمود که من مرده را هم زنده کنیم
 اطباء اعتراف بر عجز از آن نمودند پس عام بن نوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده
 کرد و معروفست که افلاطون گفت که بحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای من چه مرا حاجت بر
 رسول نیست و عقل مرا کافیت پس ایمان نیاورد چنانکه استادش ارسطاطلس بچه امر در او دست بست
 بدین سبب و در زهر خوراند و کشتند و جالینوس برضای نه مبتلا بود و ارسطوسا بر کلام مجاهد مجلد
 چهاردهم انیکه او گفته که رای موسی است که خلقت از خالق است و رای من است که از طبیعت است
 پس موسی را الیاذ بالقد برای نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبری او فاعیل نبوده در عهد جناب
 حتی باب فصاحت و بلاغت در میان عرب در شعار و خطبتهای او داشته بخوبی که کلت خوب بر لوحی
 می نوشتند و بر خانه کعبه آویختند پس ضعیف ای تعالی بر او کلامی مانع کرد که فصاحت و بلاغت و برت
 و سلاست و خرات او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه افرید تا با ابا انبرهان است -
 مقدمه پنجم آنیکه اگر آنکه در عصران پیغمبر باشند و معجزه او را برای همین مشاهده کنند پس لازم است
 که اذعان و اعتقاد کنند و اگر در آن مجلس حضور داشته باشند و یا در آن زمان نباشند بلکه زمان
 دور و درازی از نبوت و اظهار معجزه اش گذشته باشد پس باید میزبانی برایشان قرار داد که بچه خوباید
 ایشان معلوم شود که شخص آمده و دعوائی پیغمبری نمود و معجزه آورد با انیکه کوچک یا مذیده مثلاً
 این زمان که سه هزار و سیصد و نود و شش است از هجرت پیغمبر هزار و سیصد و هفتاد و نه سال است که از
 بعثت عسوی میگذرد پس چگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر حق بوده و معجزه آورده البته میزبانی درین باب
 باید قرار داد پس میگوئیم چیز آنیکه برائے انسانی مذیده یقین حاصل میشود چند چیز است اولاً
 که مخوف بقراین قطعیه باشد و دوم تو اتر لفظی آن معنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر دادند بخوبی که یقین
 حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ نموده اند و آنها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند
 نحو سابق و بگذر تا بمبد پس یقین حاصل میشود باین که این خبر راست است سو هم تو اتر معنویت باین
 نحو که در مسئله چند چیز واحد آمده باشد که این اخبار در لفظ با هم مختلف باشند ولیکن همه ان اخبار در ثبات
 یک امر مشترک باشد بخوبی که قطع حاصل شود بران قدر مشترک مانند انیکه یک خبر برسد که اگر پای مرغ خش شود
 و کاسه آب باشد و پای ان مرغ داخل ان آب شود باید ان آب را ریخت و وضو بان نتوان حلت
 و با تیمم کند و بگذر چند خبر برسد که هر یک مخصوص موردی و در امور دیگر باشد لیکن همه اینها قدر
 مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تو اتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک



خبر واحد و محمول همه بیست پس قطع حاصل شود که یکی ازین خبرها از معصوم صادر شده است
 پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهندگان این قدر جمعیت باشد که یقین بر
 راستی آن حاصل شود و فرق آن با تواتر اینست که تواتر در صورت تعدد وسائل باید هر
 طبقه آن قدر جمعیت باشد که مفید قطع باشد ولیکن در تظافر و تسامع وسائل ندارد و ایضا
 اگر در تواتر هم وسائل نباشد و همان طبقه اولی باشد پس علم با شخاص و اعیان ناقصین
 شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد
 از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاعت است و میشود که از بابت
 قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشد یا یعنی که یکی حکایت غلبه رستم با کوان دیورا نقل
 کرده و یکی غلبه او را بر سهراب نقل کرده و یکی غلبه او را بر اشکبوس نقل نمود بگذریم
 ما قطع نمودیم بر اینکه رستم مرد شجاع است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما
 مثال خواص به تسامع و تظافر مانند آنیکه از بسکه خبر دهندگان با خبر دادند که کربلا موجود است
 و یا که موجود است و یا کلمه دهند موجود است یقین براسی با وجود آنها حاصل میشود و حصول
 یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردیم که آیا کربلا زنده است
 گفت میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهادت و با فعل موجود است
 گفت شنیده ام گفتم ازین شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر
 بودند و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظافر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان معجزه
 آورده پس ازین مقدمه معلوم شد که کسانی در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند ولیکن پیغمبران دیده اند
 پس علم باینکه پیغمبر آمده و دعوی نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود
 بتظافر و تسامع و چون کلام باینجا رسیدم نخستگی عارض شد زیرا که تقریباً بقدر ساعت مکالمه
 کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه غن و مطلبی که طویل باشد در مجلس گفتن بهتر است و در رنج قلبی
 بر آنیکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو نمایم اگر چه ان چه باید گفته شود گفته شد
 و پیغمبر پیغمبران نزدیک ثابت شد چه بعد از آنیکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه
 قری است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت قائم الامینا نماید علاوه اگر
 تصدیق کند پس نبوت عیسی نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده ولیکن بنظم
 بلکه بنظر چهار مجلس اسلام را اختیار کرد ولیکن بنا بر تفسیر تصریح نموده و گفت که فی الحقیقه امروز مستفیض

و این سخنان همه خوانده بود و نایاب است و در جامه های دیگر این سخنان شنیده می شود این
 نیز که آنست که نزد بان را آدمی بسیار دهنس زربان ساختن شکل است لیکن بعد از ساختن زربان
 پشت بام بالا رفتن سخنان است گفتم بی چنین است و من بانی مقدمات چنان پیگیری عیسی اثبات
 کرده ام که جمیع کشتیان بر اثبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بدایت قدرت
 ندارند بجلالت نور مجلس دیگر انعقاد پذیرفت و آنچه در حقیقت دین اسلام ضرورت ازین مقدمات
 ظاهر شد و مع ذلک کتب زبانی تو فیح بیان بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیق میگوئیم
 که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب در مکة مشرفه ادعای نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافر ثابت
 شده علاوه بر آنکه این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس ان نیز بتسامع و تظافر ثابت
 شده که شوق القبر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافر و تسامع افاده علم میکنند پس باید
 که نبوت او حق باشد چنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر کوئی که اگر
 چنین چیزی می بیند هر آینه فرنگیان نیز بدین اقرار می نمودند و بر ایشان معلوم میشد و در تواریخ
 و روزنامه می نوشتند با اینکه نوشته نشد و این مرحله را قبول ندارند در جواب گوئیم
 که علم حاصل شدن از تظافر و تسامع و تواتر منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبه نباشد
 چنانکه در کتب اصولیه نجومستوفی مذکور است علاوه زمین گروست پس شوق القبر در نیمه شب در مکة
 واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهت گرویت زمین میشود و ان وقت که شوق القبر شده ظهر بوده
 یا عصر بوده لهذا ندیدند یا اینکه بر فرض تسلیم شاید بواسطه بلد ایشان ابرداشت چنانکه صاحب
 بلاد ایشان غالباً ابردار و در روزنامه نوشتن در ان عصر در میان اهل فرنگ متداول
 نبوده و اینها دلیل ما بر نبوت پیغمبر از چند وجه دیگر است اول اینکه احکام او همه بر طبق عقل
 است و هوای نفس در ان نیست و اثبات اینمغضه موقوف است بر تمهیل فضیل که در خود حاصل این
 مختصر نیست و دوم اینکه در کتب انبیاء سلف مانند توریة و انجیل و کتاب شعیا و کتاب ارمیا و صحف
 کور که از او تعبیر نبوت پیدا نمایند تصریح بنوآت جناب ختمی آید شده چنانکه در الفیه نبوت و
 شرح ان نوشته ایم سوم آنکه معجزات بسیار از ان جناب نقل کرده اند مانند اینکه همیشه
 در اوقات بری بر سرش سایه افکنده بود و شکر یزه در دست او تیغ گشت و بعضی افاضل
 گفته اند که شیب شکر یزه نجیب ندارد و نظر باینکه وان من شیء الا شیب مجده بلکه فارق عاوت
 در تسامع شکر یزه است بابل مجلس و با هر که راه میرفت کسی در گذران از او مانند تر می نمود و از پشت



میدید پس چنانکه از پیش رو میدید و اندر هر چه که میبود میفرمود و ما دور بودی مطرا از اینجا سینه می بست
 نحو که مردمان میدانستند که پیغمبر خدا از آن که چه گذشته و گس و پشته برسد مبارکش نمی شست
 و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زبرد اعلی کرد
 اند و درخت با او سخن میگفت و در هر موضع که بزم بود اثر پایش از اینجا ظاهر میشد و اگر رنگ
 صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیبت میفرمود و اگر آب دامنش بر ماه خشک
 شده میرخت انچه بر آب میشد و کور را بینا کرد و موایند بشت برای او نازل شد و بدش در
 آفتاب سایه نداشت بلکه لباس و نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی تحدید بنابر معجزه کرده اند
 و با عقاد این فقیر زاده از حضرت چه اینچا در پیش بوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود
 یک معجزه محسوب میشود پس بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجلاً اگر چه بر فرض تسلیم
 اینکه هر یک از این معجزات باخبار احاد و ما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم تو از معنوی
 افاده یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی از این معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه اش
 معلوم شد چهارم اینکه معجزات آنحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین
 و از ائمه اطهار و معجزاتی که از مرقد و متشابه شرف ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر
 هفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی از آن را من خودم دیدم
 و هر ساله در وقت جو درو نور باران میشود همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات
 ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیبود این کرامات بطهور نمی رسید اینها همه شفعه از شعب
 معجزات پیغمبر است باشد و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در جنب امام زاده زرباب است
 و ثبوت این گونه کرامات بشاگرد است بالنسبه بعضی و بتواتر معنوی معنی دوم است بالنسبه
 بعضی دیگر نجسم معجزه است که از زمان پیغمبر است تا روز قیامت و آن قرآن است که در دست
 ما است و اعجاز آن از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز آن آیه بآیه بحسب اختلاف اشخاص است نهایت
 است آنچه بحسب صفت است اول اینکه در نهایت بلاغت و خرافت و ملاحات و سلاست است
 چنانچه که اتیان بان فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بر آن می بود نمیفرمود که اگر کسی
 تواند مثل آنرا بیاورد و آن را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا
 نمی نمود زیرا که منافق غرضش بود دوم اینکه در غایت ملاحات است سوم اینکه اسلوب غریب
 دارد و چهارم اینکه شفا بر هر دردی از در دمای ظاهری و باطنی نجسم آنکه مثل بر اخبار

مفسران



همان است مانند طلبه روم و عراق و مطابق
 سیم اینک در هر آیه ان قدر از علوم و
 مندرج است که غیر از خدا را قدرت بر آن نیست که کلامی باین مختصا بگوید و این قدر علم
 در آن درج کند و این فقیر تفسیر تو شیخ را برای همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و حکام
 از آن آیه استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در
 هر آیه مندرج است که غیر خدا را قدرت بر درج ان قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد
 بستم اینک استخارات مجربیه از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت است هشتم اینک تغالط چند
 از قرآن برای ما حاصل شد که همه بر طبق واقع بود هشتم از اوله اینک پیغمبر اتمی بود یعنی نبی و معلم
 که فتنه و علم و سواد و خط نداشته چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بآن فرموده که پیغمبر اتمی بود
 و کتاب بخواند و خط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آینه مردم تکذیب میکردند و نمی گفتند
 که پیغمبر خط می نوشت و کتاب خوانده با اینک هیچکس باین حدیث نگرده با این بی سواد می دانستند
 پس این بیگانه اظهار علوم او اولین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بگویند علم
 پیشما در امت او پیدا شده که در هیچ دینی نبوده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعدیم
 صاحبان مکاشفه و شهود و کلمات نموده معلوم است که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر بتائید
 پر دانی و توفیق سبحانی و تشدید صدائی مجله بنو ساطعانی آب در مرتبه
 ظهور چنان بود است که قابل بیان و یاد اینک بر همان انرا
 اثبات نمون بلکه اجراء بر همان بر حمت قرآن و نبوت
 پیغمبر الزمان مانند انکه کسی شمع را در روز
 تنگ و در آن روز

در عهد دولت ابد مدت گردون بسطت کیوان شوکت سلیمان
 حشمت عرش عظمت وارث اورنگ جمشید شهنشاه عادل
 باذلای فر و شیر رونق افزای دیهیم و گاه خدیو کیوان
 خرگاه فلک درگاه فریدون و قیصر خدمت کیباد و منصور
 حشم نوشیروان حاتم خصال و اسکندر دار اجلال فرقان جوید
 و احسان و دیباچه بذل و امتنان طغرای کتاب عظمت و اجلال
 ناظم اوراق پریشان فضل و کمال شمس آسمان دانش و وزنگ
 وزیب افزای تاج و اورنگ حصن حصین نصرت
 و اقبال مروج دین و دولت و مقوم ملک
 و ملت مملوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داد
 سلطان السلاطین العظام و الخواقین الفخام سلطان ابن السلطان
 ابن السلطان و اخاقان ابن النحان ابن الخاقان السلطان
 شاهان و امیران و شاهان و امیران و شاهان و امیران